

سلسله دروس استاد معظم آیت الله سید جعفر سیدان دامت برکاته

در شرح کتاب شریف توحید صدوق

جلسه صد و سوم، چهارشنبه مورخ ۱۳۹۵/۱۲/۱۸

مکان: مدرسه علوم دینی حضرت ولی عصر (عج)

تهیه و تنظیم: قدرت الله رمضان

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين و خير الصلاة و السلام على خير خلقه، حبيب اله العالم ابى القاسم محمد و على آله آل

الله، و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم لقاء الله.

عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) فَلَمَّا بَصُرَ بِي قَالَ لِي مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ أَنْتَ وَلَيْنَا حَقًّا قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي فَإِنْ كَانَ مَرْضِيًّا أَثْبَتَ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ هَاتِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ فَقُلْتُ إِنِّي أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ خَارِجٌ عَنِ الْحَدِيثِ حَدِّ الْإِطْلَالِ وَ حَدِّ التَّشْبِيهِ وَ إِنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَ لَا صُورَةٍ وَ لَا عَرَضٍ وَ لَا جَوْهَرٍ بَلْ هُوَ مُجَسَّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوِّرُ الصُّوَرِ وَ خَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَ الْجَوَاهِرِ وَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَالِكُهُ وَ جَاعِلُهُ وَ مُحْدِثُهُ وَ إِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ وَ الْخَلِيفَةَ وَ وَلِيَّ الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ - أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ فَقَالَ ع وَ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا مَوْلَايَ قَالَ لِأَنَّهُ لَا يُرَى شَخْصُهُ وَ لَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا قَالَ فَقُلْتُ أَقَرَّرْتُ وَ أَقُولُ إِنَّ وَلِيَّهُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَ عَدُوَّهُمْ عَدُوُّ اللَّهِ وَ طَاعَتُهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللَّهِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ وَ الْمُسَاءَلَةُ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَ إِنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ إِنَّ النَّارَ حَقٌّ وَ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ - وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوَلَايَةِ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ع يَا أَبَا الْقَاسِمِ هَذَا وَ اللَّهُ دِينُ اللَّهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَأَثْبَتْ عَلَيْهِ ثَبَّتَكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ.

(التوحيد: ۷۹، (۲) باب التوحيد و نفى التشبيه، حديث (۳۷)؛

عرض دين

این آخرین حدیث است از باب توحید و نفی تشبیه در کتاب شریف توحید صدوق باب دوم.

این حدیث گاهی به نام حدیث عرض دین مطرح می شود که جناب حضرت عبدالعظیم حسنی (رضوان الله

تعالی علیه) خدمت هادی (علیه السلام) رسید و عرض کرد: دوست دارم دینم را بر شما عرض بدارم. اگر مطلب نادرستی در اعتقادات من است تصحیح بشود و اگر مطلب نادرستی نیست بر همان باقی بمانم.

عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ

مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) فَلَمَّا بَصُرَ بِي؛

جناب عبدالعظیم حسنی (رضوان الله تعالی علیه) می گوید:

بر حضرت امام هادی (علیه السلام) وارد شدم. وقتی خدمت ایشان رسیدم مرا دیدند فرمودند:

مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقًّا؛

تو به حقیقت از دوستان ما هستی.

مقام بالایی داشتند این بزرگوار.

قَالَ فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي؛

می خواهم دینم را به شما عرضه بدارم.

فَإِنْ كَانَ مَرْضِيًّا أَثْبَتُ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ؛

اگر مورد پسند بود بر همان باقی بمانم و اگر مورد پسند نبود اصلاح بفرماید.

فَقَالَ هَاتِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ.

حضرت فرمود: عرضه کن.

نفی مثلث از خدا

فَقُلْتُ إِنِّي أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ؛

باب، باب توحید و نفی تشبیه است. کاملاً مسائل مختلف مطرح شده مناسب با همین باب است.

گفت: اعتقاد دارم خداوند یگانه است، یعنی بی نظیر است. یگانه است، یعنی غیر قابل تجزیه و تقسیم است.

یگانه است، یعنی واحد عددی نیست، واحد نوعی نیست.

در این ابواب، حدیث مفصل جریان جنگ جمل مطرح شده است که آقا حضرت امیر (علیه السلام) واحد را

فرمودند: برای واحد چهار تا معناست: واحد عددی و نوعی، و آنچه در ارتباط با خداوند متعال صحیح است این

دو نیست (واحد عددی و نوعی)، بلکه واحد به معنای لا نظیر له، و واحدی که غیر قابل تجزیه و تقسیم است.

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ؛» خود این بحث بنا باشد مبسوط بحث بشود، و ادله واحد بودن خدا

(دلیل هایی که در اثبات یکتایی حضرت حق است) گفته بشود، وقت زیادی می برد. آنهایی که قصد بحث داشتند

حدود ده دوازده تا استدلال برای یکتایی حضرت حق دارند. بسیاری از اینها خود به خود صحبت شده است. قرار

بر این نیست که مبسوط صحبت بشود.

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ؛» مثلی برای خدا نیست. «کاف» در «کَمِثْلِهِ» کاف زائده باشد (برای تاکید است)، یا اینکه

زائده نباشد باز بر می گردد به همان تاکید. فرض مثل می شود بعد اعلام نفی مثل می شود که نتیجه اش تاکید در نفی

مثلیت است.

مهمترین مثلث

در این مورد این کلمه کوتاه را عرض می‌کنیم که:

مهمترین تشابه و مثلث - که «لیس کمثله شیء»؛ یعنی شبیه و مثلی برای خدا نیست - تشبیه و مثلث در حقیقت است، اشتراک در حقیقت است که اگر چنانچه چیزی را فرض کردیم در حقیقت با خداوند متعال شرکت داشته باشد این مهمترین مثلث است.

لذا از همین شریفه به خوبی استفاده می‌کنیم نفی سنخیت را، که بین خدا و خلق هیچ سنخیتی نیست، هیچ اشتراکی نیست. منظور از نفی سنخیت این است که اشتراک در حقیقت بین حضرت حق و هیچی نیست؛ حتی اشتراک در وجود، به خاطر این که ذات مقدس حضرت حق موجود لا عن عدم، ولی ما سوی الله کائن و موجود بعد العدم؛ ذات مقدس حضرت حق وجوب وجود دارد، ولی ما سوی الله عدم وجوب وجود. پس در خود وجود متفاوت هستند. لذا گفته می‌شود اشتراک در حقیقت نیست. فقط در مفهوم وجود - که نفی بطلان است، نفی ابطال است، و نفی عدم است - مشترک‌اند، یعنی مفهوم وجود را اطلاق می‌کنیم بر خدا و باقی موجودات.

«لیس کمثله شیء»؛ نفی سنخیت و نفی عینیت است. این در حالی است که برخی گفته‌اند: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»؛ چرا؟ چون همه چیز خودش است!

خَارِجٌ عَنِ الْحَدِّينِ حَدُّ الْإِبْطَالِ وَ حَدُّ التَّشْبِيهِ؛

ذات مقدس حضرت حق یکتاست. در ارتباط با حضرتش این تعبیر را می‌کنند: از حد ابطال و حد تشبیه خارج است. ابطال یعنی نفی (که نیست)؛ حد ابطال نیز غلط است. و حد تشبیه نیز غلط است. آن وقت در بیانات عرفانی ابن عربی است که: اگر به تشبیه بگویی نقص است، به تنزیه هم بگویی نقص است، درستش هم تشبیه است و هم تنزیه؛ و «لیس کمثله شیء» هم از دلیل‌های نقلی مسئله است. هم تشبیه است و هم تنزیه است (لیس کمثله شیء). کمثله گفته شده، تشبیه است. پس هم تشبیه است و هم تنزیه. «لیس کمثله شیء» اشعاری در این زمینه دارد.^۱

نفی صفات مخلوق

وَ إِنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَ لَا صُورَةٍ وَ لَا عَرَضٍ وَ لَا جَوْهَرٍ بَلْ هُوَ مُجَسَّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوَّرُ الصُّوَرِ وَ خَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَ الْجَوَاهِرِ؛

۱. لو أن نوحاً عليه السلام جمع لقومه بين الدعوتين لأجابوه: فدعاهم جهاراً ثم دعاهم إسراراً، ثم قال لهم: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً». و قال: «دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَاراً فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَاراً». و ذكر عن قومه أنهم تصامموا عن دعوته لعلمهم بما يجب عليهم من إجابة دعوته. فعلم العلماء بالله ما أشار إليه نوح عليه السلام في حق قومه من إجابة دعوته. فعلم العلماء بالله ما أشار إليه نوح عليه السلام في حق قومه من الثناء عليهم بلسان الذم، و علم أنهم إنما لم يجيبوا دعوته لما فيها من الفرقان، و الأمر قرآن لا فرقان، و من أقيم في القرآن لا يصغى إلى الفرقان و إن كان فيه. فإن القرآن يتضمن الفرقان و الفرقان لا يتضمن القرآن. و لهذا ما اختص بالقرآن إلا محمد صلى الله عليه و سلم و هذه الأمة التي هي خير أمة أخرجت للناس. «ف لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» يجمع الأمرين في أمر واحد. فلو أن نوحاً يأتي بمثل هذه الآية لفظاً أجابوه، فإنه شبهة و نزعة في آية واحدة، بل في نصف آية (فصوص الحکم، ج ۱، ص: ۷۰).

خداوند متعال این چنین نیست. در زمان عبدالعظیم حسنی این اصطلاحات آمده بوده، که می‌دانید در زمان مأمون و هارون اینها اصرار داشتند که ترجمه کنند مطالب فلاسفه یونان را در یک حد بسیار بسیار جدی. در تواریخ آورده‌اند که مأمون خیلی به این جهت اصرار داشت. بعضی می‌گویند به خاطر علم دوستی‌اش بوده. بعضی می‌گویند خیر، می‌خواسته مقابل مکتب اهل البیت یک مکتبی درست کند، و به اینجا رسید که آن چیزهایی که می‌تواند درست کند و جمعی را سرگرم کند به این چیزها که موفق هم شده است.

آن وقت، به وزن کتابی که ترجمه می‌کردند (از نوشته‌های فلاسفه یونان) درهم و دینار می‌داد. مترجمین هم خط‌ها را درشت‌تر می‌گرفتند و فاصله خط‌ها را بیشتر می‌کردند و کاغذها را ضخیم‌تر و جلد را نیز ضخیم‌تر می‌کردند تا کتاب سنگین‌تر و پول بیشتر شود. به مأمون گفته شد: اگر این برنامه ادامه پیدا کند، عنقریب ته خزانة چیزی باقی نمی‌ماند. به این صورت اینها را مشغول کردند.

حدوث عالم

وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَالِكُهُ وَجَاعِلُهُ وَمُحْدِثُهُ؛

باز اینها اشاراتی است به حدوث عالم، و قدمتی در کار نیست.

خاتمیت

و در ضمن صحبت‌هاشان این جور عرض داشتند:

وَإِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛

که اشاره است به مسئله نبوت و مسئله خاتمیت.

امامت، معراج و معاد

وَأَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ وَالْخَلِيفَةَ وَوَلِيَّ الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ فَقَالَ ع وَ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا مَوْلَايَ قَالَ لِأَنَّهُ لَا يُرَى شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا قَالَ فَقُلْتُ أَقَرَرْتُ وَأَقُولُ إِنَّ وَلِيَّهُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَعَدُوَّهُمْ عَدُوُّ اللَّهِ وَطَاعَتُهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ وَمَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللَّهِ وَأَقُولُ إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ وَالْمُسَاءَلَةَ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَإِنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَإِنَّ النَّارَ حَقٌّ وَالصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ - وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؛

در بحث مسئله حشر در قیامت، محشور چیست؟ آنچه در وحی است از این بدن خاکی خبری است و قرآن نص در این مسئله است و تصریح در این جهت کرده:

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ ۱

﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ * أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾؛ ١
 ﴿أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾؛ ٢

این هم ظهوری در این جهت دارد. آن وقت مرحوم آخوند ملا صدرا به جدّ استادگی دارد که در قیامت خبری از این بدن خاکی نیست، بلکه نفس اختراع می‌کند صورت مثالی را که شبیه این بدن و از بدن خاکی هیچ خبری نیست. نفس ایجاد می‌کند و اختراع می‌کند صورت مثالی را. و حدود حداقل ۱۹ - ۲۰ مورد در جلد نهم اسفار این مطالب، مورد تاکید قرار می‌گیرد.^۳ بعد از قرآن هم برای این مطلب استدلال کرده است که قرآن همین مسئله را گفته از ﴿أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾؛ ۴ بعد می‌گوید: معنای «ان الله يبعث من في القبور» این است که: القبور ای الابدان؛ ان الله يبعث من في القبور ای ان الله يبعث من في الابدان؛ ای الارواح؛ یعنی از خاک (بدن دنیوی) دیگر خبری نیست. این آیه خیلی مشخص و روشن است اما ایشان می‌گویند: القبور ای الابدان.^۵

فرائض و واجبات

وَأَقُولُ إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوَلَايَةِ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالصَّوْمَ وَالْحَجَّ وَالْجِهَادَ وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ يَا أَبَا الْقَاسِمِ هَذَا وَاللَّهِ دِينَ اللَّهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَأَثْبَتَ عَلَيْهِ ثَبَتَكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ.

اللهم صل على محمد و آل محمد

۱. سوره القیامة (۷۵)، آیه ۱ - ۴.

۲. سوره حج (۲۲)، ۷.

۳. به عنوان نمونه در جایی می‌گوید: و أما بیان رفع التناقض بین الآیات و الكلمات المنقولة و التحقيق فی التوفيق بينها - فهو أن الأبدان الأخروية متوسطة بین العالمین جامعة للتجرد و التجسم مسلوب عنها كثير من لوازم هذه الأبدان الدنیویة فإن البدن الأخروی کظل لازم للروح - و کحکایة و مثال له بل هما متحدان فی الوجود بخلاف هذه الأبدان المستحيلة الفاسدة - و إن الدار الآخرة و أشجارها و أنهارها و غرفاتها و مساکنها و الأبدان التي فيها كلها صور إدراكية وجودها عين مدرکيتها و محسوسيتها (الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۹، ص: ۱۸۳).

۴. سوره حج (۲۲)، ۷.

۵. «وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ»؛ قبور الأجساد؛ و قبور الأرواح أعنی الأبدان (الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۹، ص: